

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری



دانشکده هنرهای کاربردی

پایان نامه تحصیلی جهت اخذ درجه کارشناسی ارشد

رشته پژوهش هنر

تاثیر اندیشه دیکانستراکشن دریدا بر معماری

استاد راهنما

جناب آقای دکتر یگانه

نگارش و تحقیق

زهرا مختارپور قهرودی

شهریور ۸۹

اینجانب زهرا مختارپور قهرودی اعلام می دارم که تمام فصل های این پایان نامه و اجزاء مربوط به آن برای اولین بار (توسط اینجانب) انجام شده است. برداشت از نوشته ها، کتب، پایان نامه ها، اسناد، مدارک و تصاویر پژوهشگران حقیقی یا حقوقی (فارسی و غیر فارسی) با ذکر ماخذ کامل و به شیوه تحقیق علمی صورت گرفته است. بدیهی است در صورتی که خلاف موارد فوق اثبات شود مسوولیت آن مستقیماً بر عهده اینجانب خواهد بود.

امضاء تاریخ

چکیده

تأثیر گذاری فلسفه بر سبک های هنری و معماری از دیرباز مورد توجه بسیاری از هنرمندان ، معماران و منتقدین بوده است. یکی از مکتب های اخیر فلسفی که بر معماری تأثیر فراوان داشته است تفکر دیکلفستراکشن است که توسط دریدا ارائه شده است. این سبک فلسفی و معماری در زمان ظهورش در اروپا و امریکا جنجال بسیاری به راه انداخت و موافقان و مخالفان بسیاری داشت. رواج این مکتب را می توان در اواخر دهه هشتاد و نود و نقطه اوج آن را سال ۱۹۸۸ و نمایشگاه معماران دیکانستراکتیویست در نیویورک دانست . تاکید این پایان نامه یافتن حلقه هایی است که معماری و فلسفه را در سبک دیکانستراکشن به هم پیوند می زند . در این میان نقش مباحث فلسفی اندیشه های دریدا مانند تفاوت، رد، تصمیم ناپذیرها را به راحتی می توان در معماری دنبال کرد . لذا نخست با شرح این تعاریف فلسفی به تبیین نقش کلیدی آنها در معماری پرداخته و سپس با ذکر نمونه هایی از کاربرد آن در معماری توسط معماران صاحب نام این سبک به اهمیت نقش این اندیشه در معماری تاکید خواهیم کرد.

واژگان کلیدی: دیکانستراکشن، شالوده شکنی، دریدا، تفاوت، معماری

فهرست مطالب

فهرست مطالب	۵
مقدمه	۸
معادلی برای دی‌کانستراکشن	۱۱
فصل اول	
زندگی و آثار دریا	۱۶
مطالعات پیشین	۲۳
تعریف مقدماتی عبارت شالوده شکری	۲۹
شالوده شکری متافیزیکی حضور	۴۰
شالوده شکری سنت متافیزیکی غرب	۴۲
بفلاوط	۴۸
تقابل‌های دوتایی	۵۷
تصمیم‌ناپذیری‌ها	۶۱
فصل دوم	
معماری و شالوده شکری	۶۸
فصل سوم	
چومی	۷۸
بچتر آئی‌نمن	۹۶
دانیل لیسکیند	۱۰۲
فرانک گری، زها حدید و کوپ‌هیل‌بلاو	۱۱۳
نخچه گهی	۱۲۱

فهرست تصاویر

- ۸۴..... تصویری ۱ پارک لاولیت، دخی پرنده
- ۸۸..... تصویری ۲ پارک لاولیت، فولی ها
- ۹۱..... تصویری ۳- پارک لاولیت، فولی
- ۹۳..... تصویری ۴- پارک لاولیت، شبکه نقاط
- ۹۵..... تصویری ۵ پارک لاولیت
- ۱۰۱..... تصویری ۶ مرکز وکسنر، آینمن
- ۱۰۲..... تصویری ۷، موزه یهود
- ۱۰۴..... تصویری ۸ موزه یهود، دید پرنده
- ۱۰۵..... تصویری ۹ موزه یهود
- ۱۰۶..... تصویری ۱۰ دلیگرام ارتباطات فضایی در موزه یهود
- ۱۰۷..... تصویری ۱۱ موزه یهود، داخای
- ۱۰۸..... تصویری ۱۲ موزه یهود، باغ تبعی
- ۱۰۹..... تصویری ۱۳ موزه یهود
- ۱۱۱..... تصویری ۱۴ موزه یهود، داخای
- ۱۱۲..... تصویری ۱۵ موزه یهود، ماکت
- ۱۱۷..... تصویری ۱۶ خانه فرانک گری
- ۱۲۰..... تصویری ۱۷ کوپ هیلبلا

«...معماران هیچ گاه مسائل را به پرسش در نمی آورند . آنها تنها نسخه دست سومی را که شرکت های تبلیغاتی و وسایل ارتباط جمعی ارائه می کنند، می گیرند ... نسخه ای را انتخاب می کنند بدون آنکه هیچ چیزی در مورد اصل آن بدانند...»

فرانک گری با گفتن این جمله در یکی از مصاحبه هایش ممکن است به طور کلی کمی نسبت به معماران و معماری بی مهری نشان داده باشد، اما حداقل می توان گفت هستند معمارانی که بدون داشتن علم و آگاهی کافی و مطالعه دقیق اقدام به استفاده و کپی ناقصی از تفکرات و نظریه های روز می کنند که نتیجه این عمل آنها ، تقلید کورکورانه فرمی - سطحی و بدون زمینه نظری است . این معضل هنگامی برجسته تر می شود که منتهی به احجام و فضاهایی در معماری می شود که نمونه اصیل آن نتیجه یک انقلاب فکری و فلسفی است و نم و نه تقلیدی آن یک کپی بی معنا و بی ارزش . چرا که تفکر پشت آن، توسط معمار برای طراحی مورد مطالعه قرار نگرفته است.

یکی از مکتب های اخیر فلسفی که بر معماری تاثیر فراوان داشته است تفکر شالوده شکنی است که توسط دریدا ارائه شده است . مسئله ای که در این بین شایان ذکر است، رخ دادن دو جریان هم زمان شالوده شکری در دو نقطه متفاوت جهان است که یکی خود را به جریان فلسفی دریدا منتسب می داند و دیگری هرگونه تاثیرپذیری از آن را انکار می کند.

از اتفاقات نادر و بسیار جالبی که در میان گروه معماران منتسب به شالوده شکنی دریدایی رخ می دهد، دعوت آنها از دریدا برای همکاری در طراحی یک پارک در فرانسه است . این همکاری فرصتی بود تا بتوان نتیجه عملی حضور یک فیلسوف را در طراحی معماری که بر پایه نظرات خودش است دید.

این سبک فلسفی و معماری در زمان ظهورش در اروپا و امریکا جنجال بسیاری به راه انداخت و

موافقان و مخالفان بسیاری داشت. به دلیل متفاوت بودن و نامانوس بودن ساختمان‌هایی که با این تفکر ساخته می‌شدند این ساختمان‌ها بسیار جلب توجه می‌کردند و بدین سبب بسیاری از مخالفان از تقلیل آن به یک برداشت فرمال انتقاد می‌کردند. رواج این مکتب را می‌توان در اواخر دهه هشتاد و نود و نقطه اوج آن را سال ۱۹۸۸ و نمایشگاه معماران شالوده‌شکن در نیویورک دانست.

به دلیل اوج‌گیری این مباحث، معمارانی که در آن زمان سعی در طراحی بدین سبک را داشتند با قرارگیری در فضای آن دوران کاملاً با مسائل و مباحث فلسفی آن نیز درگیر بودند. اما هم‌اکنون با گذشت بیش از یک دهه از این مکتب و آرام شدن جو آن، معمارانی که با این ساختمان‌ها مواجه می‌شوند به سختی می‌توانند به منابعی که به زبان آنها و با رویکردی معمارانه به توضیح و تفسیر شالوده‌شکنی پردازد. از یک سو کتاب‌ها و مقالات دریدا است که به دلیل نقدی که خود او به فلسفه و به خصوص زبان‌شناسی وارد کرده است، مطالعه و فهم آنها برای کسانی که در جریان تفکرات و نظریه‌های فلسفی جدید نیستند، بسیار دشوار است و از جهتی کتاب‌های معماری‌ای که به توضیح و تفسیر این سبک در معماری پرداخته‌اند به هر دلیلی اعم از دشواری متون فلسفی، نداشتن تخصص کافی و غیره از شرح کامل قسمت فلسفی آن سرباز زده‌اند. این کمبود منابع به زبان فارسی بسیار بغرنج‌تر می‌نماید. یکی دیگر از دلایل من برای انتخاب گسترده این موضوع و طراحی در این حیطه توسط دانشجویان معماری در دانشگاه‌های ایران است که به دلیل نداشتن اطلاعات کافی در این زمینه و عدم اشراف کامل اساتید معماری به موضوعات فلسفی، ختم به پروژه‌هایی غیر قابل فهم و غیر قابل قبول می‌شوند.

شالوده‌شکنی در فارسی به ساختارزدایی، شالوده‌شکنی، واسازی، بنیان‌فکنی، ساختار شکنی و بن‌فکنی ترجمه شده است. شاید این کثرت اسامی به دلیل آن باشد که شالوده‌شکنی یک نگرش چندوجهی و چندمعنایی به دال و مدلول و هر نوع متنی دارد و شاید هم به دلیل آن است که هنوز ابهامات و سؤالات زیادی در مورد شالوده‌شکنی در کشور ما وجود دارد.

از آنجایی که مبانی شالوده‌شکنی مستقیماً از فلسفه شالوده‌شکنی استخراج شده و به دلیل آشنایی نسبتاً اندک معماران با فلسفه این مکتب، برای استنباط معماری شالوده‌شکنی، ابتدا لازم است فلسفه شالوده‌شکنی و مهم‌تر از آن، زمینه‌های نظری این نحله فکری تبیین شود.

تلاش در این پایان نامه تاکید و یافتن حلقه‌هایی است که معماری و فلسفه را در سبک شالوده‌شکنی به هم پیوند می‌زند. لذا، پس از مطالعه کلی تعدادی از آثار دریدا، اقدام به جمع‌آوری اصطلاحات و تفکرات فلسفی در مکتب شالوده‌شکنی کردم که مستقیماً به معماری شالوده‌شکنی راه یافته‌اند و یا بین معماران این سبک و دریدا بر سر آنها مباحثاتی صورت گرفته است.

بر این اساس پایان‌نامه به سه بخش تقسیم شده است:

۱- مقدمات فلسفی که در این بخش به ذکر و توضیح اصطلاحات و عباراتی می‌پردازم که دریدا آن‌ها را در کتب و مقالات متفاوتی شرح داده است و در معماری مستقیماً مورد استفاده قرار گرفته است.

۲- در فصل دوم به تاثیر این اندیشه‌ها و عبارات و بازتاب آنها در معماری و تفاوت دو جریان شبیه و در عین حال در نظر معماران متفاوت شالوده‌شکری می‌پردازم.

۳- در فصل سوم به ذکر گونه‌هایی کامل و مفصل از چند تن از معمارانی که در این سبک طراحی و به نوشتن مقالات و کتب پرداخته‌اند، بسنده می‌کنم.

معادلی برای دیکانستراکشن

دیکانستراکشن واژه ای نوین در فلسفه پسامدرن است که اغلب مترجمین در زبان های مختلف، برای یافتن معادل مناسبی برای آن با مشکل روبرو شده اند. این مسئله چندان نیز دور از ذهن نیست، چرا که خود دریدا نیز برای شرح این کلمه با مشکلاتی روبروست. وی در نامه ای به یک دوست ژاپنی در سال ۱۹۸۳ چنین می گوید:

« پروفیسور ایزوتسوی عزیز، در آخرین دیدارمان قول دادم تا مواردی از تاملات مقدماتی و اجمالی خود را درباره ی واژه ی دیکانستراکشن با شما درمیان بگذارم. ما پیش از این امکان ترجمه این واژه را به زبان ژاپنی مورد بررسی قرار دادیم، و حال تلاش بر آن است که حد اقل و تا حد ممکن از تعیین سلبی دلالت ها و مفاهیم ضمنی این واژه اجتناب گردد. پس پرسش در واقع این می تواند باشد که دیکانستراکشن چه چیز نیست یا بهتر است نباشد. من زیر عبارات « ممکن » و « بهتر است » خط می کشم. چرا که اگر مشکلات ترجمه از پیش معلوم باشد (و به طبع داشته باشیم که مساله ی شالوده شکنی سراسر همان مساله ی ترجمه، و مساله ی زبان مفاهیم، پرسش از پیکره ی مفهومی آنچه به اصطلاح متافیزیک « غربی » است، است و نباید به سادگی پنداشت که این کلمه در زبان فرانسه به چیزی واضح و تک- معنا دلالت می کند.»

بنابراین چنانکه پیداست خود دریدا نیز به مشکلات ترجمه این اصطلاح آگاه بوده و این مسئله را بخشی از دیکانستراکشن می داند. با این همه برای یافتن برابر فارسی این واژه میتوان از دو سرچشمه یاری گرفت.

نخست برداشت از هر آنچه که در باره این گفتمان گفته و نوشته شده است و یا همان مفهوم آن. و دوم، روبرو کردن آن با واژه هایی که از دیدگاه دستور زبان همگونی نزدیکی با این واژه دارند. در نگاه نخست به کوتاهی میتوان گفت که این نگرش به مبارزه با مرزبندی هایی برخاسته که دستاورد ساختارهای استوار بر پایه تقابل های دوتایی مانند: حضور / غیاب، صدق / کذب، ذهن / عین،

روح/جسم، صورت/ ماده، طبیعت / فرهنگ، زن / مرد و گفتار / نوشتار هستند که شالوده فرهنگ و متافیزیک غربی را ساخته اند. این بینش براین باور است که این ساختارها از گسترش دامنه اندیشه جلوگیری میکنند و می کوشد راه ی برای برون رفت از این محدودیت های اندیشه ور زی پیشنهاد کند. اما این عملیات، کنشی مثبت است، نه منفی و مخرب.

(این قسمت برگرفته از سخنرانی دکتر غلامرضا اعوانی در همایش یک روزه ژاک دریدا؛ از فلسفه تا هنر می باشد، چنانکه ملاحظه می کنید چه بسا در یک متن از چندین معادل برای این کلمه استفاده شده است)

دریدا در همان نامه چنین می گوید: « هنگامی که این کلمه را انتخاب می کردم، یا در واقع آنگاه که این واژه خودش را به من تحمیل کرد- که فکر می کنم این اتفاق به هنگام نوشتن کتاب «گراماتولوژی» رخ داد، انتظار این را نداشتم که این کلمه در گفتمانی که در آن زمان مرا جذب کرده بود، چنین نقشی محوری پیدا کند. در آن زمان از جمله چیز هایی که در سر داشتم، یکی هم آن بود که اصطلاحات هایدگری *Abbau* یا *Destruktion* را ترجمه و با مقاصدی که داشتم آنها را سازگار کنم. هر کدام از این کلمات در زمینه خود بر عملکردی در حیطه ی ساختار یا ساز و کار سنتی مفاهیم بنیادین هستی شناسی یا متافیزیک غربی دلالت می کرد. در زبان فرانسه نیز "destruction" به معنای نابود سازی یا یک عمل کاهنده ی منفی بود که شاید خیلی نزدیک تر به مفهوم تخریب نیچه یی بود تا به تفسیر هایدگری و یا به آن نوع خوانشی که من می خواستم ارائه دهم. بنابراین آن واژه را کنار گذاشتم. یادم می آید که بررسی کردم تا ببینم آیا لغت

deconstruction (که به نظر می آمد به طور ناگهانی به سراغ من آمده بود) کلمه ی خوبی در زبان فرانسه هست یا نه. به لیتره رجوع کردم. تمام معنی های دستوری، زبان شناختی یا بلاغی همراه با یک معنی « مکانیکی» در این کلمه جمع شده بودند. کلمه ای با چنین جامعیت معنایی بسیار مطلوب بود و خوشبختانه برای حداقل آن چیزی که می خواستم پیشنهاد دهم، به کار آمد. دریدا می گوید: «دکانستراکسیون در فرهنگ لیتره چند معنا دارد؛ یکی اصطلاح دستوری آن است به معنای بر هم زدن ساختار دستوری واژه های یک جمله. به عبارتی دیگر، اگر کلمات یک جمله را عوض کنید، آن جمله را دکانستراک کرده اید. معنای دوم، معنای باز کردن و پیاده کردن است که خیلی مورد توجه اوست.

یعنی باز کردن و پیاده کردن قطعات یک دستگاه، برای حمل آن به جای دیگر . اما معنایی که خیلی به آن توجه می‌کند، معنای «رفلکسیو» آن است؛ یعنی خودساختار شکنی که از خارج تحمیل نمی‌شود، بلکه ساختار خود به خود تغییر پیدا می‌کند. این معنا برای او بسیار اهمیت دارد . دریدا می‌گوید اگر بخواهم اینها را به زبان ژاپنی ترجمه کنم، کار بسیار دشوار در پیش خواهم داشت. ما با این کار مسأله را به تعویق می‌اندازیم. (مسأله تعویق به معنای «دفرانس» است که به معنای به تعویق انداختن است.) . «معانی فرهنگ لیتره برای من جالب توجه بود. آنها فقط الگوهای بودند که باید در آنها هم تردید ساختار شکنانه کرد؛ یعنی حتی در این الگوها هم دکانستراکسیون کرد. ساختار شکنی هم ساختار گرایانه است و باید در همان جهت ساختارگرایی حرکت کرد و توجه خاصی به ساختار داشت. اما در عین حال حرکتی ضد ساختار گرایانه دارد و آینده آن تا حدی به این ابهام بستگی دارد . ساختار سه جز دارد؛ اول باید باز شوند، دوم واپاشیده شوند و در مرحله سوم، رسوب زدایی شوند».

در نگاه دوم میتوان گفت که واژه دیکانستراکشن **Deconstruction**، از آن میزش واژه **Construction** و پیشوند **De** زاده شده است. واژه **Construction** به روشنی در واژه نامه های لاتین شناسایی گردیده و بنابراین برگردانهای فارسی آن مانند ساخت ، ساختن، ساختمان و ساختار نیز روشن و گویای خواست آنهاست . اما سختی در جستار برگردانی برای پیشوند **De** است که باید در آمیزشش با برگردان **Construction** بایستگی های نگاه نخست را نیز برآورده سازد . دریدا می‌گوید: «وجه منفی این واژه مشکل تر از آنچه پیشوند (de-) با نقش دستوری خود به ذهن متبادر می‌کند، قابل ستردن بود و قابل ستردن باقی می‌ماند»

این دشواری ها در ترجمه باعث شده است تا هر کدام از مترجمین و صاحب نظران در مورد فلسفه دریدا در ایران، معادلی متفاوت را برای این اصطلاح به کار برند . من در اینجا به ذکر نمونه هایی از منابعی که از آن ها استفاده کردم می‌پردازم.

۱- "شالوده شکنی" که بابک احمدی در کتاب "ساختار و تأویل متن" و پیام یزدانجو در ترجمه

کتاب "شالوده شکنی" نوشته کریستوفر نوریس، آن را بجای دیکانستراکشن نشانده، که از آوایی خوش آهنگ برخوردار است، چندان رسا نیست زیرا "شالوده" برای برگردان Foundation شناخته شده است که بخشی از ساختمان و نه تمامی آن است. از سوی دیگر پسوند "شکن" که از فعل شکستن گرفته شده است باری ویرانگر دارد. هر چند که ظاهر خود کلمه شالوده شکنی نیز باری منفی و ویرانگر دارد.

۲- "ساخت شکنی" که در "واژه نامه انگلیسی- فارسی برای علوم انسانی" نوشته داریوش آشوری در برابر شالوده شکنی Deconstruction آمده است و "ساختمان شکنی" و یا "ساختارشکنی" از همان نارسایی پسوند "شکن" رنجور هستند. این واژگان آمیخته به خوش آهنگی "شالوده شکنی" نیستند ولی در رساندن مفهوم گویاترند.

۳- بنیان فکنی، که ضیمران در کتاب "ژاک دریدا و متافیزیک حضور" پیشنهاد کرده است. بنیان و شالوده هر دو به یک معنا هستند. اما وی از این جهت "فکن" را انتخاب کرده است که این کلمه دارای ابهام و دو معنا است. فکن به معنای نابودی و بنیان نهادن. این معادل به نظر به مفهومی که در ذهن دریدا بود، نزدیک تر است.

۴- دیکانستراکشن یا دکونستراکسیون، که توسط معماران اس تفاده می شود. این کاربرد دو دلیل دارد: اول آنکه بدین ترتیب به جای آنکه خود را درگیر معادل فارسی این کلمه بکنند، مانند بسیاری اصطلاحات تخصصی دیگر، خود آن کلمه را به کار می برند. و دوم اینکه، هم ان طور که در فصل های بعد شرح خواهم داد، گروهی از معماران دیکانستراکسیون، در ادامه کانستراکسیون های روسی هستند. لذا قرارداد آنها در مقابل ساختارگرایان (استراکچرالیستها) چندان درست به نظر نمی رسد. پس معادل ساختارشکنی، ساخت گشایی و از این قبیل در این مورد صحیح به نظر نمی رسد.

تمایل خود من در این رساله استفاده از اصل واژه دیکانستراکشن است. اما این واژه هنگامی که باید در نقش های متفاوتی در جمله ایفای نقش کند، دچار مشکلاتی می شود. به عنوان مثال کاربرد

آن به عنوان صفت میسر نیست: روش دیکانستراکشنیانه؟! یا به عنوان فعل: دیکانستراکت کردن؟! اما معادل هایی چون شالوده شکنی و بنیان فکنی کمی به لحاظ کاربرد راحت تر به نظر می رسند: روش شالوده شکنانه یا بنیان فکنانه.

بنابراین هر چند که این معادل ها کاملا درست به نظر نمی رسد، اما من به دلیل کثرت کاربرد شالوده شکنی، در این رساله، از این معادل استفاده می کنم.

زندگی و آثار دریدا

ژاک دریدا در سال ۱۹۳۰ در خانواده‌ای یهودی در الجزایر تحت استعمار فرانسه به دنیا آمد . خانواده او در سال ۱۸۷۰، هنگامی که قانون کرمیه، به یهودیان بومی الجزایر مستعمره تابعیت کامل فرانسوی می داد، فرانسوی شدند . او فرزند سوم از پنج فرزند خانواده اش بود . والدین او، او را به افتخار بازیگر هالیوودی، ژاکی نامیدند . هر چند که خود وی هنگامی که به پاریس نقل مکان کرد، نام خود را تصحیح کرد . کودکی وی در ال بیار الجزایر سپری گشت . در تعدادی از مصاحبه هایی که با وی صورت گرفته است از وی سؤال شده که چگونه یک خانواده با زمینه یهودی و مذهب یهودی، بر روی گسترش تفکر او تأثیر گذاشته است . دریدا در مصاحبه اش با کیرنی^۱ در مورد ارتباط خود با یهودیت چنین می گوید:

«اگر چه من یهودی به دنیا آمدم، اما مطابق با سنت زندگی یهودی کار یا فکر نمی کنم. بنابراین اگر در تفکرات من ابعاد یهودی وجود دارد که بارها و بارها به من گفته شده یا در مورد من گفته شده، این قضیه نباید هیچ گاه به عنوان جهت گیری خاص به این فرهنگ فرض شود.» (کیرنی ۱۰۵، ۱۸۹۲)

دریدا نخست در سن ۱۸ سالگی هنگامی که در یک برنامه رادیویی در مورد آلبر کامو مطالبی را شنید، جذب فلسفه شد . او همچنین تحت تأثیر نقش ژان پل سارتر به عنوان یک روشنفکر و عملگرای فرانسوی قرار گرفت.

او در دوران کودکی خود علاوه بر فوتبال (که آرزوی کودکش بود که فوتبالیست حرفه ای شود) کتابهای فیلسوفان و نویسندگانی چون روسو، کامو، نیچه و آندره ژید را مطالعه می کرد.

او در حدود سالهای ۴۹-۱۹۴۸ در مورد فلسفه به تفکر جدی پرداخت . او در دبیرستان عالی لويس در پاریس مشغول به تحصیل شد هر چند که از آن خیلی راضی نبود . در سال ۱۹۵۰ دریدا تحصیلات خود را در پاریس آغاز کرد و او سرانجام در سال تحصیلی ۵۲ - ۱۹۵۱ در اکول نورمال سوپریر پذیرفته شد . با آنکه پدیدارشناسی و آگزیستانسیالیسم بر فضای فکری و دانشگاهی آن وقت

^۱ Kearney

پاریس کاملاً تسلط داشت، اما دریدا تحت تأثیر حوزه فکری نیچه، هوسرل و هایدگر بود. کار خود را با شاگرد هگل، جان هیپولیت، در اکول نرمال سوپریور ادامه داد. او شروع به خواندن نوشته‌های هگل، هوسرل، هایدگو، باتیل، بلانشت و دیگران کرد و در همان سال رساله لیسانس اش با نام «خاطره» که در مورد آراء هوسرل در مورد معنا، ساختار و خاستگاه بود، ارائه داد.

در اواخر دهه ۱۹۵۰ دریدا علاقه‌مند مشکلاتی شد که فلسفه در مواجهه با ادبیات، نوشتار و متن با آن برخورد می‌کند. از نظر دریدا، فلسفه فرانسوی، در آن زمان (۱۹۶۸-۱۹۵۸)، تحت سلطه ساختارگرایی فرانسوی بود.

در سال ۱۹۵۶، در سن ۲۶ سالگی او بورسیه یک‌ساله‌ای را برای دانشگاه هاروارد دریافت کرد. در آن زمان او تصمیم داشت تا رساله‌ای در مورد «آرمانگرایی شی ادبی» بنویسد که الهام گرفته از اندیشه‌هایی بود که به هوسرل و زیبایی‌شناسی پدیدارشناسانه مربوط می‌شدند. که نهایتاً از نوشتن آن منصرف شد. در زمان جنگ استقلال الجزایر از دریدا خواسته شد تا در ازای خدمت سربازیش به فرزندان سربازان انگلیسی و فرانسه درس دهد. او در سالهای ۱۹۵۷ تا ۱۹۵۹ به تدریس مشغول بود. در ابتدای دهه ۱۹۶۰ وی در دانشگاه سوربون تدریس می‌کرد و به مطالعه پدیدارشناسی، ساختارگرایی و نظریه ادبی مشغول بود.

دریدا مقاله هوسرل به نام «مقدمه‌ای در باب آرای هوسرل در مورد خاستگاه هندسه» را به فرانسه ترجمه کرد که در سال ۱۹۶۲ منتشر شده و حاوی تحلیل شخصی دریدا از کتاب نیز بود. دریدا برای این ترجمه‌اش جایزه پریکس کاوالیه را دریافت کرد. ۳ سال بعد، دریدا شروع به تدریس تاریخ فلسفه اکول نرمال سوپریور، و نوشتن در مجله تل - کوئل کرد. دریدا در این گروه با فیلیپ سولرس، ژولیا کریستوا و رولان بارت در تماس بود. آنها درباره نظریه‌های معاصر به ویژه روانشناسی، ساختارگرایی و مارکسیسم بحث می‌کردند. وی در این مجله چندین مقاله به چاپ رساند.

سپس وی با سخنرانی خود در سال ۱۹۶۶ در دانشگاه جان هاپکنیز بانام «ساختار، نشانه و بازی در بحث علوم انسانی» اهمیت بین‌المللی یافت. دریدا در همان سال سه کتاب مهم خود را منتشر کرد: «نوشتار و تفاوت»، «گفتار و پدیدار» و «گراماتولوژی» که باعث شهرتش شد. گفتار و پدیدار در مورد نظریه معنا است که توسط هوسرل در «پژوهش‌های منطقی» پیشنهاد شده بود (۱۹۰۱-۱۹۰۰). در این

کتاب دریدا دیدگاه هوسرل در مورد خوداندیشی^۲ و آرمانگرایی معنا را مورد نقد قرار می‌دهد. دریدا در پدیدارشناسی این اشکال را می‌بیند که پدیدارشناسی باز هم همان تصورات متافیزیکی را در مورد اینکه زندگی چیست تکرار می‌کند. از نظر دریدا، پدیدارشناسی فلسفه ای است درباره زندگی و حضور زنده، که در آن موضوع مرگ صرفاً یک مفهوم ثانویه است. این نوع نگاه به زندگی، کل پدیدارشناسی و دیدگاهش در مورد زبان را هدایت می‌کند. از نظر هوسرل، معنا خود را در ذهن به صورت حاضر ابراز می‌کند و کاربرد زبان تنها نمود و بروزی را به معانی کاملی که کاملاً از پیش در ذهن وجود دارد می‌دهد.

دریدا کار خود را برای طرح معنای زبان به عنوان یک نظام ترکیبی که تنها محدود به بیان حالات نیست آغاز کرد. بنابراین چنین استدلال می‌شود که زبان به عنوان نقشی اساسی، بر شکل‌گیری معنا تأثیرگذار است. در گراماتولوژی دریدا نقدی بر آوامحوری ارائه می‌کند. در قسمت اول کتاب وی سنت فلسفی غربی را در ارتباط با نوشتار تحلیل می‌کند و در قسمت دوم او با جزئیات نشان می‌دهد که چگونه دنیای ارزشها و الگوهای تبیینی آوامحوری در نوشته‌های روسو به چشم می‌خورد. تحلیل دریدا از روسو غالباً به عنوان یک الگوی نمونه از شالوده‌شکنی معرفی می‌شود و از این تحلیل همواره کوششهایی برای خلاصه کردن یک روش شالوده‌شکنانه صورت گرفته است. کتاب «نوشتار و تفاوت» شامل مقالات متعددی است که در آنها دریدا دیدگاههای نیچه، فوکو، لویناس، فروید، سوسور و هگل را در مورد زبان و نوشتار تحلیل کرده است.

در سال ۱۹۷۲ دریدا سه کتاب دیگر خود را منتشر کرد. «مواضع»، «حاشیه‌ها: درباره فلسفه» و «بارآوری». در مواضع که مجموعه‌ای از مصاحبه‌ها است، دریدا اهداف اصلی فلسفه اش را توضیح می‌دهد و ویژگیهایی از شالوده‌شکنی را ارائه می‌دهد و خط مشی و نقدهای بنیادینش را توضیح می‌دهد. در میان این مجموعه از مقالات در «حاشیه‌ها: درباره فلسفه» مقاله‌ای تحت عنوان «تفاوت» وجود دارد که در آن دریدا دیدگاههای خودش را در مورد زبان را پیش می‌کشد و شبهه - مفهوم «تفاوت» را ارائه می‌کند. در بخش اول «بارآوری» دریدا تأویل جدیدی را از ارتباط بین گفتار و نوشتار در گفتگوی فایدروس افلاطون ارائه می‌کند و در قسمت دوم وی دیدگاه افلاطون و مالارمه را

در مورد نوشتار و هنر به عنوان تقلید مورد تحلیل قرار می دهد. در «بارآوری»، سبک نوشتن دریدا که در نوشته‌های بعدی او تبدیل به الگو می شود را می توان دید که در آن تحلیل به صورت همکاری آزاد مطرح میشود. مثال‌ها از داستانهایی که ساختار فلسفی تفکر را سرنگون کرده اند برگرفته شده‌اند. متن خیلی جدلی نیست و در مفهوم سنتی، به صورت منطقی پیش نمی رود، بلکه از طریق ارتباط کلمات پیش می‌رود.

از سال ۱۹۷۲ به بعد دریدا در پاریس و دانشگاه‌های متعددی در آمریکا مانند جان هاپکینز و ییل به تدریس پرداخت. دریدا کتاب «آوای غم» خود را با استفاده از تکنیک کولاژ و تحلیل موازی (در یک صفحه) هگل و ژان رنه به همراه ضمیمه موازی متونی از انجیل، تعاریفی از دائرالمعارف و نامه‌های عاشقانه نوشته شده توسط هگل، نوشت. طبقه‌بندی این نوشته به عنوان یک متن فلسفی یا به عنوان قصه بسیار مشکل است، چرا که سبک نوشتار آن مابین بازی متن با کلمات و تعاریف لغت‌نامه ای است. کریستوفر نوریس در واقع خصوصیت این کار را به عنوان تفسیر بینامتن جویسی توصیف می‌کند. (نوریس ۱۹۸۷، ۲۴۳) «آوای غم» همانند «بارآوری» و «کارت پستال، از سقراط تا فروید و فراتر» نوشته‌هایی هستند که می‌توانند هم به عنوان داستان و هم به شوخی و طنز توصیف شوند چرا که در آنها تحلیل‌های فلسفی را که به سبب بلاغت‌شان در ادبیات بسیار مرسوم است، به سخره گرفته شده است. از نظر رورتی، این طنز و کنایه مهمترین کمک دریدا به فلسفه است (رورتی، ۱۹۸۹، ۱۲۵). در سال ۱۹۷۸ دریدا مطالعه گسترده‌ای را در مورد نیچه با نام «مهمی‌ها، شیوه‌های نیچه» منتشر کرد. وی همچنین پژوهشی را در مورد نقاشی با نام «واقعیت در نقاشی» منتشر کرد که در آن، وی از نقطه نظر کانتی، مفهوم کادربندی و نام گذاری را در نسبت با فهم نقاشی مورد بررسی قرار داد. مقاله وی در سال ۱۹۷۹ با نام «زندگی: خطوط حاشیه» که در مجموعه مقالات شالوده شکنی و نقد ۱۹۷۹ منتشر شد به عنوان مانیفست شالوده شکنی توصیف شده است. همچنین این کتاب شامل مقالاتی از جفری هارتمن، جی. هیلیس. میلز، پاول دمان و همچنین هارولد بلوم بود و خیلی سریع به دیدگاه یک قشر خاص از فلسفه شالوده‌شکنانه و آوانگارد و نقد ادبی انجامید. بعدها، تلاشهایی برای به چالش کشیدن این دیدگاه صورت گرفت، به عنوان مثال رادولف گاشه مقاله خود با نام «شالوده شکنی به عنوان یک نقد» را نوشت. از نظر گاشه این بیشتر یک سؤال از دو جنبش شالوده شکن مجزاست. یک نوع فرانسوی آن که به عنوان مثال دریدا و میشل فوکو به آن تعلق دارند و دیگری نوع

آمریکایی آن که ترکیبی از دمان و میلر است. گاشه پیلان می‌کند که سنت شالوده‌شکنی آمریکایی تا حد زیادی تحقیقات ادبی است که در بنیان‌های نقد جدید ادامه یافته است، در حالیکه شالوده‌شکنی فرانسوی سمت و سوی فلسفی دارد که سنت غربی فلسفه بازتابی را نقد می‌کند.

دریدا، در سال ۱۹۸۰ رساله خود را به اتمام رساند و درجۀ دکتری خود را از دانشگاه سوربون ۱۹۸۰ دریافت کرد. این رساله او بعدها با ترجمه انگلیسی و با نام «زمان یک نظریه: اعراب‌گذاری» به چاپ رسید. در همان سال او کتاب «کارت پستال، از سقراط تا فروید و فراتر» را به چاپ رساند. نوشته‌ای فرا - داستانی در مورد مرزهای بین ادبیات و فلسفه، در مورد کارت پستالی که راوی به معشوقش نوشته است، که در آن حقیقت و داستان با هم ترکیب شده اند. این کلمات به گفتگوی بین جی هیلیس میلر و پاول دمان اشاره دارد. سبک این نوشتار از شعر تا تحلیل فلسفی در نوسان است. همچنین این متن سرشار از ارجاعات جعلی است. یکی از این تصاویر، تصویر یک کارت تاروت است که در آن افلاطون به سقراط نوشتن می‌آموزد. در عین حال همچنین دریدا در مورد انتقال معنا و ارتباطات و نسبت بین متن و گیرنده و فرستنده بحث شده است. مجموعه مقالات «زندگی‌نامه، انتقال، ترجمه» که در سال ۱۹۸۲ منتشر شد شامل متن یک سخنرانی در مورد نیچه است. یک بیوگرافی، و همین‌طور متن یک میزگرد از سمیناری که در مونترال در سال ۱۹۷۹ برگزار شد.

در اوایل دهه ۱۹۸۰ دریدا برای تأسیس یک کالج بین‌المللی فلسفه در پاریس دعوت شد. مؤسسه‌ای که به منظور بالا بردن سطح تحقیقات میان رشته‌ای بین علوم مختلف ایجاد شده بود. در سال ۱۹۸۶ دریدا به عنوان استاد برجسته فلسفه و ادبیات تطبیقی و ادبیات فرانسه در دانشگاه کالیفرنیا انتخاب شد. در همان سال وی پژوهش خود درباره هایدگر با نام «درباره روح، هایدگر و پرسش» منتشر کرد. او در این کتاب به تفاوت‌های جنسی و هستی‌شناسانه‌نگاهی انداخته است. او همچنین مجموعه‌ای از مقالات دیگر را با نام «نفس، ابداع‌های دیگر» منتشر کرد.

در سال ۱۹۸۸ او کتاب «یادمانه‌ها، برای پل دومان» را به یاد دمان به چاپ رساند که توسط فلاسفه هم دوره‌اش در طی سالیان بعد پی گرفته شد. در دهه ۱۹۹۰ دریدا آغاز به چاپ تعداد بیشتری از مقالات و کتاب‌هایش در مورد مسائل اجتماعی مانند دموکراسی «مسیر دیگر» و مارکسیسم «اشباح مارکس، دولت و دین، امر سوگ و بین‌الملل جدید» کرد.

او به نوشتن در مورد ادبیات و روانکاوی ادامه داد. «هیجان بایگانی: برداشت فرویدی» ۱۹۹۵،